

## بازخوانی «آیات الأحکام» بر مبنای تأویل نحوی

دکتر امیر مقدم متقی \*

زهرآرامش مفرد \*\*

مانده بیگم شیرازی \*\*\*

### چکیده:

تأویل نحوی آیات قرآن و تفاوت در وجوه نحوی از مباحثی است که همواره موجب اختلاف نظر در استنباط احکام فقهی و اختلاف در دریافت و فهم مفسران، مترجمان و فقها از آیات قرآن شده است. در این نوشتار بر مبنای تأویل نحوی آیات و استناد به وجوه نحوی قابل اعتناء به بررسی «آیات الاحکام» پرداخته می‌شود و با نگاهی توصیفی-تحلیلی، امکان دریافت استنباط جدید از احکام فقهی، مورد بررسی قرار می‌گیرد و با پاسخگویی به این پرسش که آیا بر مبنای تأویل نحوی، می‌توان برداشت فقهی جدیدی از «آیات الاحکام» استنباط نمود؟ دیدگاه‌های متفاوت مورد کنکاش قرار گرفته است. نتیجه آنکه در برخی از این آیات، اختلافات مطرح شده از سوی نحویان گرچه که در موارد جزئی است، ولی به قدری مهم است که کاملاً حکم فقهی هر فقیه با هم‌صنف خودش فرق می‌کند و در بخش دیگری از آیات، اختلاف فقط در تعابیر مطرح شده از سوی نحویان است که در اعمال و واجبات عبادی تأثیر بسزایی ندارد. به عبارتی همه فقیهان یک حکم را استنباط نموده‌اند و اختلاف فقط در اعراب واژه است.

واژگان کلیدی: قرآن؛ احکام فقهی؛ مکاتب نحوی.

---

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی - دانشگاه فردوسی مشهد - مشهد - ایران.

a.moghaddam@ferdowsi.um.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی - دانشگاه فردوسی مشهد - مشهد - ایران. (نویسنده مسئول)

aramesh136772@gmail.com

\*\*\* دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی - دانشگاه فردوسی مشهد - مشهد - ایران. پست الکترونیک

maedeh.shirazi61@gmail.com

## ۱. مقدمه

رشد و نمو انواع دانش‌ها در پرتو توجه و عنایت قرآن و به قصد فراگیری، فهم و به‌علاوه تأکید قرآن بر تدبیر و تفکر از مصادیق بارز و انکارناشدنی است. مسلمانان در آغاز، هم به‌خاطر استنباط احکام شرعی و هم از باب حیرتی که در برابر این متن شگفت و شورانگیز به آن دچار می‌شدند، به قرآن مراجعه می‌کردند. این رویکرد دینی-علمی خود موجب تکوین و شکوفایی علومی از قبیل علم لغت، صرف، نحو، بلاغت، تفسیر، فقه و... گردید؛ لذا علم نحو در حقیقت زاییده تفکر در قرائت قرآن و جلوگیری از وقوع لحن در آن بوده است. چنانکه ابن انباری می‌گفت: «فایده آن سخن گفتن به کلام عرب به وجه درست و فهم کتاب و سنت است که اصل دین و دنیا می‌باشد. چون خداوند قرآن را به زبان عربی نازل کرده است: "إنا أنزلناه قرآنًا عربيًّا" (یوسف/۲) و زبان آن هم فصیح می‌باشد: "بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ" (شعراء/۱۹۵).» (ابن انباری، ۱۹۵۷، ۱۰) رواج لحن در میان مسلمانان را می‌توان از عوامل مهم توجه به نحو دانست؛ لذا بی‌جهت نبوده است که نخستین نحویان از قاریان بوده‌اند و یا از علاقه‌مندان به مباحث و پژوهش‌های قرآنی. پس علت اساسی رویکرد نحویان به قرآن به‌دلیل انگیزه-های دینی به مثابه منبع احکام دینی بوده است. (سیدی، ۱۳۸۷: ۲۳۳-۲۳۴)

### ۱-۱ بیان مسأله

بنابر دیدگاه فقیهان و اسلام‌شناسان، قرآن کریم مهم‌ترین و متقن‌ترین منبع برای استنباط احکام دینی و فقهی است. فقه که در حقیقت دربرگیرنده احکام عبادی و حقوق مدنی، مسائل اجتماعی و... است، کاربردی‌ترین مرجع در زندگی است؛ از این‌رو تمام این احکام در کتابی تحت عنوان «آیات‌الاحکام» گردآوری شده است و از آنجا که وظیفه فقیهان استنباط احکام فقهی و شرعی درست و کامل از این کتاب است، باید با علوم مرتبط در این حوزه، از جمله نحو، آشنایی کامل داشته باشند. پیوند ژرف فقیهان با قرآن و به‌تبع آن علم نحو به این دلیل است که از نظر آنان این کتاب مقدس مهم‌ترین منبع برای شناخت حکم خداوند در شریعت اسلامی است و اینکه نحو در معنای عام آن کارآمدترین ابزار برای فهم قرآن و احکام آن است.

هدف از پیدایش نحو، ممانعت از شکل‌گیری لحن و خطا هنگام قرائت قرآن بوده است؛ بنابراین با شناختن هدف این دانش، می‌توان به فایده آن هم اشاره کرد. به‌طور کلی، تقسیم‌بندی علوم بر مبنای سه مؤلفه است: غرض، موضوع و روش. پیشینیان غایت این علم را جلوگیری از لحن در قرائت قرآن دانسته‌اند، اما این تمام مطلب نیست؛ چون با حرکت‌گذاری آیات قرآن و تعیین نسخه مورد قبول همه، به‌نظر می‌رسد، می‌توان نسبت به این علم احساس بی‌نیازی نمود؛ اما چنین نیست و در تعاریف جدید، نحو به تألیف جمله و فهم معنای مراد آن هم مربوط می‌شود. (همان: ۱۰۷) زیرا در علم نحو مانند سایر علوم زبانی، اختلاف ایجاد شده و عالمان نحوی در بخشی از مسائل، همچون احکام فقهی، اختلاف نظر داشتند. وجود مدرسه کوفه و بصره و اقوالی همچون اجماع، رأی و... سند متقنی برای اشاره به اختلاف در این علم و به‌تبع آن اختلاف در حکم فقهی «آیات‌الاحکام» است.

فقیهان و مفسران بادقت در آیات و احادیث سعی در استخراج احکام فقهی داشته و برای اثبات احکام فقهی که صادر می‌کنند، دلایلی را مطرح و اقدام به تبیین و شرح دلایل خود می‌کنند. و برای اثبات مدعای خود به قواعد نحوی مراجعه می‌نمایند.

#### ۱-۲ اهداف پژوهش

. بررسی تأویل نحوی آیات در استنباط از «آیات الأحکام».

. بررسی میزان اختلاف آراء فقها و نحویان در تفسیر «آیات الأحکام».

#### ۱-۳ پرسش‌ها

. بر مبنای تأویل نحوی می‌توان برداشت فقهی جدیدی از «آیات الاحکام» استنباط نمود؟

. اختلاف آراء فقیهان در «آیات الأحکام» ناشی از چیست؟

#### ۱-۴ فرضیه‌ها

. بر مبنای تأویل نحوی می‌توان برداشت فقهی جدیدی از «آیات الاحکام» استنباط نمود.

. اختلاف آراء فقیهان در «آیات الأحکام» ناشی از اختلاف دیدگاه‌های آن‌ها در قواعد نحوی است.

#### ۱-۵ پیشینه پژوهش

موضوع نحو و استنباط احکام فقهی در چندین مقاله مورد پژوهش قرار گرفته است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. مقاله «استنباط الأحکام الفقهیّه من الأمثال القرآنیّه»، به قلم وریا حفیدی و سهیلا رستمی (۱۴۰۱)، صص ۱۶۸-۱۴۵.

۲. مقاله «اسباب اختلاف مذاهب الفقهاء» به قلم السعيد الطنطاوی و رجب محمود (۱۳۹۳). چاپ نشریه علوم انسانی شماره ۷.

۳. «اسباب اختلاف الفقهاء» به قلم احمد محمد المقری (۱۴۱۵). چاپ نشریه فقه و اصول، شماره ۸.

۴. «اختلاف الفقهاء و کتب خلافيات» به قلم مدیر کاظم شانه‌چی، (بهار ۱۳۷۳)، چاپ نشریه ی علوم انسانی، مطالعات اسلامی، شماره ۲۹.

۵. «نقد و بررسی تطبیقی مذاهب اسلامی در نگرش تأویلی به آیات و حیانی (با تکیه بر نقد کلام سلفیه)»، به قلم سید مجتبی جلالی و علی طاهری دهنوی و سید حسن جلالی (تیر ۱۳۹۹)، پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه، دوره ۲، شماره ۳.

علاوه بر مقالات ذکر شده، این موضوع به شیوه‌های مختلفی در برخی از کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها به صورت کلی کار شده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. کتاب «الأدوات النحویة فی کتب التفسیر» نوشته محمود احمد صغیر (۲۰۰۱) چاپ انتشارات دارالفکر.

۲. پایان‌نامه مهدی قادری، مقطع کارشناسی ارشد، تحت عنوان «کاربرد نحو در استنباط احکام فقهی» (۱۳۹۳) از دانشگاه کردستان.

۳. پایان‌نامه عاطفه گل‌پرور، مقطع کارشناسی ارشد با عنوان «نقش علوم ادبی در تفسیر آیات الأحکام» (۱۳۹۰) از دانشگاه اصول الدین قم.

۴. پایان‌نامه محمدرضا موسوی، مقطع کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی مبانی اختلاف فتوای فقهاء امامیه در احکام» (۱۳۸۷) از دانشگاه قم.

نوآوری این جستار از آن جهت است که چون هر فهمی از احکام فقهی قرآن باید قاعده‌مند باشد، بررسی آیات از جنبه تأویل نحوی در این پژوهش ضروری است.

## ۶-۱ روش پژوهش

پژوهش حاضر، ناظر بر بررسی «آیات الأحکام» بر مبنای تأویل نحوی به روش توصیفی-تحلیلی است. سیر کلی پژوهش به این صورت است که ابتدا به گزینش برخی از قواعد نحوی و سپس به بررسی آیاتی از این کتاب، با مراجعه به کتاب‌های تفسیری که بیشتر به کاوش نحوی آیات مورد نظر توجه داشته، پرداخته و پس از آن، وارد بحث اصلی و بیان دیدگاه‌های مختلف نحویان شده و در پایان با بررسی این آراء به بیان حکم فقهی هر کدام از این‌ها پرداخته شده است.

## ۲- چارچوب نظری

از همان ابتدا در مواجهه با متن قرآن، سه گروه بیش از سایرین بدان توجه نمودند: ۱. قاریان که اقدام به تصحیح متن قرآن به شیوه روایت تمایل داشتند. ۲. فقها که برای فهمیدن و استنباط احکام فقهی قرآن که نیاز جامعه بود به آن توجه کردند. ۳. نحویان که در ابتدا گرایش لغوی داشتند و علاقه‌مند به تشخیص اعراب آیات بودند و این کار را با کمک روایت زبان انجام می‌دادند و پس از آن به بررسی علل تألیف یا علل اعراب می‌پرداختند. (مخزومی، ۱۹۵۵: ۳۷). در این مقاله تأکید بر نقش فقیه در استنباط احکام فقهی و شرعی است. فقیهان دو وظیفه مهم بر عهده دارند؛ از یک سو باید تمام توان خود را برای فهم دقیق حکم الهی صرف نمایند و از سوی دیگر باید نهایت دقت و احتیاط را به کار برند تا مبادا فتوایی خلاف حکم الهی صادر نمایند؛ چه بسا فقیهی از روی بی‌دقتی یا سهل‌انگاری فتوایی صادر کند و به خاطر آن در قیامت مؤاخذه شود؛ در حالی که عمل‌کنندگان به همان فتوا، به دلیل انجام وظیفه خود، به سعادت و کامیابی دست یافته باشند؛ بنابراین جایگاه فقیهان و مراجع تقلید و همتی که آنان برای هدایت مردم به عمل به احکام الهی می‌نمایند، بسیار باارزش است. از جمله سخن ابن حزم است که در این خصوص گفته است: «یک فقیه ابتدا باید یک نحوی و لغوی باشد وگرنه فقیه خوب و کاملی نیست». (ابن حزم، ۱۴۰۴ق: ۵۱/۱). ابن خلدون در این خصوص می‌گوید: «برای کسی که می‌خواهد علوم شرعی را بیاموزد لازم و ضروری است که دانش‌های مربوط به زبان عربی که از جمله آن نحو است را بداند در غیر این صورت غایت، موضوع و حکم شناخته نمی‌شود». (ابن خلدون، ۲۰۰۵م: ۴۵۳).

## ۱-۲ آیات الأحکام

به آیاتی که در آنها احکام فقهی و شرعی بیان شده یا می‌توان از آنها احکام فقهی را استنباط نمود «آیات الأحکام» گفته می‌شود. میان علماء و مفسران مشهور است که در قرآن حدود پانصد آیه درباره احکام فقهی وجود دارد که آن‌ها را «آیات- الأحکام» می‌نامند. تفسیر قرآن کریم انواع مختلفی دارد که یکی از آن‌ها تفسیر موضوعی است. در تفسیر موضوعی، مفسر تنها به تفسیر آیات مربوط به یکی از موضوعات قرآن کریم، همچون آیات اخلاقی، معارفی، قصص و داستان‌ها، می‌پردازد. تفسیر «آیات الأحکام» از نمونه‌های تفسیر موضوعی است که در آن مفسر آیاتی را که می‌توان از آنها حکم شرعی استنباط نمود، جمع‌آوری و تفسیر می‌کند. «آیات الأحکام» مشتمل بر موضوعات مختلف فقهی است که در ادامه به فهرستی از آنها اشاره می‌شود:

۱. آیات عبادی؛ آیاتی که درباره نماز، روزه، حج و مانند آن نازل شده است.
۲. آیات حقوقی؛ احکام خرید و فروش، رهن، اجاره، وصیت، معاهدات با سایر حکومت‌ها و مانند آن.
۳. آیات مربوط به ازدواج، طلاق، حجاب، عفاف و مانند آن.
۴. آیات جزایی؛ مانند حدود، قصاص، و دیات.
۵. آیات مربوط به مواردی نظیر خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، نجاسات و طهارات.

براین اساس، می‌توان گفت که «آیات الأحکام» آیاتی است که به احکام شرعی و واجبات عملی ارتباط دارد. به عبارت دیگر آن دسته از آیات قرآنی که در بردارنده احکام فقهی مرتبط با مصالح دنیا و آخرت بشر است، «آیات الأحکام» نام دارند. (ذهبی، ۱۴۲۱: ۳۱۹).

## ۲-۲ تاریخچه «آیات الأحکام»

به نظر می‌رسد، مراجعه به قرآن و برداشت احکام فقهی از آیات الهی، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و از ابتدای نزول قرآن آغاز شده و در میان صحابه پیامبر رایج بوده است. امامان احکام فقهی را با استناد به آیات قرآن برای مردم تبیین می‌کردند. فقها برای دریافت و استنباط دستورات فقهی به قرآن و آیات فقهی آن مراجعه کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد، پیشینه تألیف آثار مستقل در زمینه «آیات الأحکام» به قرن دوم هجری برمی‌گردد. و در این خصوص، اولین تألیف را محمدبن سائب کلبی نوشته است. (تهرانی، ۱۴۰۳: ۴۱/۱).

## ۲-۳-۲-۳-۲ تأویل نحوی

### ۲-۳-۲-۱ مفهوم‌شناسی تأویل در لغت

برای توضیح و تبیین معنای تأویل و سیر تحول آن، معنای تأویل در کتاب‌های لغت، به ترتیب تاریخی آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در «تهذیب اللغة» آمده است: «أول یعنی رجوع، از اصمعی نقل شده است که «آل القطران یؤول» یعنی قطران بسته شد. و «آل یؤوله ایاله» یعنی او را سیاست و تأدیب کرد. (ازهری، ۲۰۰۱: ماده أول) ابن منظور (۲۰۲۱)، ضمن بیان آنچه ازهری، ابن فارس، جوهری و ابن اثیر آورده‌اند، می‌نویسد: «از ابوالعباس درباره تأویل سؤال شد. وی گفت، واژه‌های تأویل در معنی و تفسیر یکی هستند.» از لیث هم نقل شده است که گفت: «تأویل و تأویل تفسیر کلامی است که معنای مختلف دارد و بیان آن جز با کلام دیگر ممکن نیست.» ابن منظور می‌افزاید: «أول الکلام و تأوله» یعنی دبره و فسره، آن را تدبیر و تفسیر کرد.» ابن منظور از ابوعبیده نقل می‌کند: «التأویل المرجع و المصیر: تأویل محل رجوع و بازگشت است.» (ابن منظور، ۲۰۲۱: ماده أول)

راغب در «المفردات» می‌گوید: «تأویل برگرداندن شیء به غایتی است که از آن اراده شده است؛ چه قول باشد چه فعل.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل ماده أول) ابن جوزی می‌گوید: «تأویل، انتقال‌دهنده کلام از جایگاه اصلی خویش به جایگاه دیگری است که اثبات آن نیازمند دلیلی است که اگر آن دلیل نباشد، ظاهر لفظ رها نمی‌شود. (زبیدی، ۱۹۷۸: ماده أول).

## ۲-۳-۲-۲ تأویل در اصطلاح

به‌طور کلی در کتاب‌های لغت تأویل به این چهار معنی می‌آید که به‌ترتیب عبارت است از: مرجع و عاقبت، سیاست کردن، تفسیر و تدبیر، انتقال از معنای ظاهری لفظ به معنای غیر ظاهر. و در این میان در کلام قدما، معنای اول بیش از همه و سپس معنای دوم و سوم آمده است. اما معنای چهارم (تفسیر و تدبیر کردن) در معجم‌های قدیمی‌تر یافت نمی‌شود و اولین بار ابن اثیر در کتابش این معنا را ذکر می‌کند، زیرا معنای اصطلاحی این واژه است که متکلمان و اصولیان آن را وضع کرده‌اند و آن‌قدر این معنا در فرهنگ زبانی مفسران و متکلمان و اصولیان به کار رفته که ذهن آدمی، هنگام شنیدن لفظ تأویل، به این معنا متبادر می‌شود.

تأویل یکی از اصطلاحات کلیدی و اساسی در علوم قرآنی است که جنبه‌های آن از جهات متعدد نیازمند تبیین و دقت نظر است. این اصطلاح در متون مختلف، از جمله متن قرآن و روایات، زمینه‌ساز تحول، گسترش و دریافت‌های نو در پژوهش‌های تفسیر، حدیث، علم اصول، فقه، عرفان، کلام و فلسفه است. و رویکردی بر مبنای تأویل، فرایندی لازم و اساسی در تحلیل عبارت‌های قرآنی است و امکان فهم و درک درست و دقیقی از متن قرآنی را فراهم می‌سازد. (عبد الغفار، ۱۴۲۳: ۶۵).

علمای لغت، تفسیر و علوم قرآنی درباره تأویل و تفسیر، دیدگاه‌های متعددی دارند. برخی این دو واژه را مترادف می‌دانند؛ همچون طبری، اما ابن الأعرابی و برخی دیگر تفسیر را عام و تأویل را خاص می‌دانند و یا برعکس و برخی هم این دو را متباین می‌دانند.

## ۲-۳-۳ علم نحو

### تعریف و موضوع نحو

نحو درباره اعراب اجزاء جمله، یعنی فاعل و مفعول و فعل و مبتدا و خبر و... و جایگاه هر یک از آن‌ها در جمله بحث می‌کند. و نیز به بررسی عوامل تغییردهنده اعراب می‌پردازد. امیل بدیع یعقوب، زبان‌شناس معاصر عرب، علم نحو را چنین تعریف می‌کند: «علم نحو، روش عرب در کلام فصیح با دقت در حرکات است یا به عبارت دیگر، قانون گردآوردن کلام و پیوند زدن الفاظ آن به یکدیگر است.» (بدیع یعقوب، ۱۹۸۷: ۱۲۳۸/۲)

نحو، روش مردم عرب در به کار گرفتن کلام فصیح است و عرب این کار را با دقت در حرکات و نشانه‌های آخر کلمات و الفاظ انجام می‌دهد؛ یعنی کلمات را در کنار هم گرد می‌آورند و به شکل قانونمند به یکدیگر پیوند می‌زنند. و در واقع ما (غیر عرب) برای سهولت آموزش زبان عربی، بدان نیازمندیم. (همان) درحقیقت نحو عربی برای دو منظور تدوین شده است: یکی حفظ زبان از تصرف اقوام و ملل غیر عرب و دیگر سهولت تعلیم و تعلم [زبان عربی].

## ۲-۳-۴ تأویل نحوی در «آیات الأحکام»

أبوحيان اندلسی در کتاب «شرح التسهیل» می‌گوید: «تأویل آنگاه مُجاز است که مسیر متن بر معنایی باشد و سپس معنایی حاصل شود که برخلاف مسیر متن است؛ در اینجا است که تأویل صورت می‌گیرد. لکن اگر آن معنا بر مبنای زبان طایفه‌ای از اعراب باشد که صرفاً به آن شکل صحبت می‌کنند، جایی برای تأویل نیست.»

نحویان بر آنند که تفسیر معنا با تفسیر اعراب واژگان و عبارات متفاوت است. تفسیر و تأویل معنایی واژگان وابسته به اصول صرفی و نحوی نیست، اما هنگام تفسیر اعراب ناگزیر از کاربرد دانش صرف و نحو زبان هستیم. (احمد الحموز، ۱۹۸۰: ۱۵). مبحث تأویل در «آیات الاحکام» مفهومی ندارد و تأویل در متون ادبی صورت می‌پذیرد. زیرا «آیات الاحکام» که قرار است بیانگر احکام الهی در سبک زندگی بشر و راهنمای او در عملکردش باشد و حدود و مرزها و قوانین و حتی توصیه‌های اخلاقی را تبیین کند، لازم است در بیانی واضح و روشن، به‌دور از پیچیدگی‌های بیانی، مطرح شود. و تأویل در «آیات الاحکام»، صرفاً تأویل نحوی است که شایان ذکر است که اختلاف دیدگاه مفسران و فقها و نحویان در هنگام مواجهه با آیات قرآن، ناشی از پیش‌فرض‌های آنان است. برای مثال اگر مفسر در پیش‌فرض نحوی خود به تضمین حرف جر اعتقاد داشته باشد یا نداشته باشد، بر همین مبنا حکم فقهی استنباط می‌کند. در آیه وضو شاهد هستیم که فقیهان اهل سنت، از آنجاکه به تضمین حرف جر در نحو عربی اعتقاد ندارند، برخلاف فقیه شیعی که به تضمین در حروف اعتقاد دارد و «إلی» را به معنای «من» می‌داند، حکم فقهی را استنباط می‌کنند.

## ۲-۳-۵ اسباب و دلایل تأویل آیات

دلایل متعددی برای تأویل آیات و دریافت معانی از لابه‌لای متن قرآن وجود دارد. و به‌طور مجمل، عبارت است از: «نظریه التعامل الإفتنان فی الأوجه الأعرابیه المعنی المذاهب الدینیة الإحتجاج للقراءات الأصل النحوی.» اصل نحوی یکی از اسباب تأویل است. و البته نحویان معتقدند جز در ضرورت جایز نیست این امر صورت گیرد.

نحویان آیات قرآن را بر مبنای نگرش نحوی خود و برای اثبات اصول نحوی تأویل نموده‌اند؛ برای مثال، بر مبنای این قاعده نحوی که عامل مفعول مطلق تأکیدی جایز نیست با آن فاصله داشته باشد؛ چنانچه در آیه‌ای چنین باشد، آیه را بر مبنای اصل نحوی تأویل می‌کنند؛ مانند آیه شریفه «إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا» (جاثیه/۳۲) که این آیه به چند شکل تأویل شده است و از آن جمله، نعت «ظناً» را محذوف دانسته‌اند. و یا در مواردی که فعل مضارع مثبت در موضع حال است، جایز نیست به همراه «واو» حالیه بیاید و در صورتی که چنین مسئله‌ای در آیات مشاهده شود، مبتدا را در تقدیر می‌گیرند تا اصل نحوی برقرار بماند؛ همچون آیه «قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ...» (بقره/۹۱). (احمد الحموز، ۱۹۸۰: ۳۴)

## ۲-۳-۶ نحو و مکاتب نحوی

علم نحو در مرحله اول، یعنی مرحله کشف مفاد استعمالی کلمات و آیات قرآن، نقش مهمی ایفا می‌کند؛ لذا چگونگی بهره‌گیری از قواعد نحوی در تفسیر قرآن و احکام فقهی آن، بسیار ضروری است. از آنجا که اختلاف اعراب برخی از واژه‌ها در «آیات الاحکام» نزد پیروان دو مکتب کوفه و بصره، باعث ایجاد اختلاف در حکم فقهی برگرفته از آن آیات شده است،



نگاهی مختصر به این دو مکتب ضروری است؛ چراکه هر مفسری که به تفسیر قرآن می‌پردازد، باید بدانند در مقابل اختلافات نحوی بین دو مکتب کوفه و بصره چه موضعی را برگزینند. در ادامه اشاره کوتاهی به این دو مکتب خواهیم داشت:

### الف) مکتب نحوی بصره

پیروان مکتب نحوی بصره، گرایش شدیدی به قواعد نحوی داشتند و از این روی «اهل منطق» نام گرفته‌اند. آن‌ها ابتدا قواعدی را وضع می‌کردند و پس از آن، شواهدی را که با آن قواعد مطابقت داشت، ذکر می‌کردند و هرگاه کلامی از عرب می‌شنیدند که با قواعد آنها در تعارض بود، آن سخن را مهمل می‌خواندند و هرگاه با نمونه‌هایی از قرآن یا شواهدی که نادرست خواندن آن صحیح نیست، روبرو می‌شدند، اقدام به تأویل می‌کردند. (احمد امین، بی تا: ۲/۲۹۵). نحویان بصره به قرائت‌های متنوع قاریان قرآن بی توجه بودند و به حدیث نبوی در نحو نیز استشهاد نمی‌کردند؛ چون بر این باور بودند که نقل به معنا شده است. (سیدی، ۱۳۸۷: ۱۵۳)

### ب) مکتب نحوی کوفه

مکتبِ نحوِ کوفه را کسایی و شاگردش، فراء، تأسیس کردند و مبانی و اصول مکتب نحو کوفه را پایه‌گذاری کردند. مکتب کوفه زمانی توجه خود را معطوف به علم نحو نمود که ناگزیر به تلمذ در محضر نحویان بصره شد و اصول این علم را از بصریان اقتباس نمود. اما طولی نکشید که تحقیقات مستقلی را در این علم آغاز کردند و مکتب مستقلی را به وجود آوردند که از مهم‌ترین ویژگی مکتب آنها این بود که آنها اهل تسامح بودند و معیارهای قواعد نحوی را به شکلی قرار دادند که موارد شاذ و نادر در این علم بسیار شد. از طرف دیگر با قواعد نحوی وضع شده از سوی مکتب بصره به مخالفت برخاستند. آنها معتقد بودند که راه صحیح درک قواعد نحوی سماع و استقرا است نه عقل و منطق. آن‌ها می‌گویند: «نمی‌توان قواعد نحو را در برابر معیارهای عقل و منطق منعطف کرد، زیرا اساس قواعد نحوی بر پایه ذوق و احساس استوار است.» (احمد امین، بی تا: ۲/۲۹۵) شایان ذکر است که این دو مکتب در اصول و مبانی اصلی نحو با هم اختلاف نظر نداشتند و اختلاف‌شان بیشتر در شیوه بررسی مباحث نحوی بوده است.

### ۲-۳-۷ رابطه نحو و احکام فقهی

ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا لازم است برای استنباط احکام فقهی شناخت جامعی از نحو عربی و به‌طور کلی ادبیات عربی داشت؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت، چون قرآن کریم به‌عنوان اصلی‌ترین منبع دریافت احکام الهی به این زبان نازل شده است و سایر کتاب‌های مرتبط چون کتب تفسیر و فقه و اصول به این زبان نگاشته شده است، برای دریافت دقیق پیام و احکام خداوند، راهی جز فهمیدن دقیق این متون نیست و می‌بایست تسلط کافی بر ادبیات و مسائل نحوی آن داشت. (سید حسینی، ۱۳۹۷: ۲۵) سیوطی به نقل از فخر رازی گفته است: «شناخت نحو و لغت واجب کفایی است، زیرا همه بر این موضوع اجماع دارند که شناخت احکام فقهی و شرعی واجب بوده و این شناخت تنها با علم به ادله آن ممکن است و این ادله از کتاب و سنت به زبان عربی و در چهارچوب صرف و نحو است؛ پس وقتی که احکام فقهی و

شرعی و استنباط از آن بر پایه این ادله و شناخت آن استوار است، شناخت علوم صرف و نحو واجب است. (سیوطی، ۱۴۰۹: ۷۸)

### ۳- بحث اصلی

اکنون به موضوع اصلی پرداخته می‌شود و به گزیده‌ای از آیاتی که تأویل نحوی در آن منجر به دریافت حکم فقهی تازه- ای می‌شود، اشاره می‌گردد.

۳-۱ آیه شریفه «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَدْكُرُونَهُنَّ وَ لَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.» (بقره/۲۳۵)

ترجمه فولادوند: «و درباره آنچه شما به طور سر بسته، از آنان (در عده وفات) خواستگاری کرده، یا (آن را) در دل پوشیده داشته‌اید، بر شما گناهی نیست. خدا می‌داند که شما به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید؛ مگر آنکه سخنی پسندیده بگویید. و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید تا زمان مقرر به سر آید و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند. پس از (مخالفت) او بترسید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است.»

تفسیر: «آنچه درباره خواستگاری زنان به اشاره می‌گویید یا در دل خویش پنهان می‌کنید، گناهی بر شما نیست. خدا می‌داند که شما یادشان خواهید کرد، ولی با آن‌ها قرار آمیزش سری نبندید؛ مگر آنکه سخنی شایسته بگویید و نیز قصد بستن عقد زناشویی نکنید تا از عده در آید و بدانید که خدا بر آنچه در دل‌های شما است آگاه است؛ از او بترسید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.» (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۳۶۵).

و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه (از زنانی که در عده وفات و یا در عده طلاق غیر رجعی هستند) خواستگاری کنید یا (تصمیم خود را) در دل پنهان دارید. خداوند میداند که شما آنان را یاد خواهید کرد، ولی با آنها وعده پنهانی (برای ازدواج مخفیانه) نداشته باشید؛ مگر آنکه (به کنایه) سخن پسندیده بگویید، ولی (در هر حال) اقدام به عقد ازدواج ننمایید تا مدت مقرر به سر آید و بدانید که خداوند آنچه را که در دل دارید می‌داند؛ پس (از مخالفت با او) بپرهیزید و بدانید خداوند آمرزنده و مهربان است.» (قرائتی، ۱۳۷۶: ۱/۳۶۸).

باتوجه به این تفسیر، استنباط از این آیه، «منع از خواستگاری به صورت صریح و علنی» در شرایطی خاص است و این موضوع به اختلاف مفسرین در تفسیر کلمه «سراً» برمی‌گردد. در این زمینه سه دیدگاه مختلف وجود دارد: «دیدگاه اول، وعده به زنا را مطرح می‌کند و دیدگاه دوم، وعده به نزدیکی بعد از ازدواج را مد نظر دارد و دیدگاه سوم، خواستگاری به صورت صریح و علنی را که هر سه نظر در زمان به سر بردن عده زن می‌باشد. (السیوطی، ۱۹۹۳: ۱/۶۹۶) اما علت اختلاف مفسرین و بیان دیدگاه‌های مختلف در مورد این آیه، وجوه مختلف اعرابی واژه «سراً» است. گروه اول، آن را بنا بر

حال بودن منصوب می‌دانند و «سرّاً» را به معنای «مستسرین» در نظر گرفته‌اند. «ابن عطیه»، «ابن جبیر» و برخی از نحویان دیگر معنای این بخش از آیه را این‌گونه برداشت نموده‌اند: «لا توافقوهن بالمواعده و التوثیق و أَخَذَ الْعُهُودَ فِي اسْتِسْرَارٍ مِنْكُمْ وَ خَفِيَّةٍ»؛ یعنی با زنان در خفا و پنهانی جهت گرفتن پیمان ازدواج هماهنگی نکنید. (ابن عطیه، ۱۴۱۳: ۳۱۶/۱)

گروه دوم، نظر نحویانی همچون «ابن هشام» است که آن را بر مبنای مفعول بودن منصوب می‌دانند و در اینجا حرف جرّ اسقاط شده‌ای را در تقدیر می‌گیرند که در این صورت، برداشت ما از این قسمت آیه «وَلَا تُوَاعِدُوهُنَّ عَلَى السَّرِّ» یا «علی النکاح» خواهد بود. (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۱۹۰/۱)

گروه سوم، آن را بر مبنای ظرف بودن منصوب می‌دانند که در این صورت، تقدیرش به صورت «فِي السَّرِّ» است. «ابوحیان» در توجیه به تقدیر گرفتن این واژه می‌گوید: «المواعده فی السَّرِّ عبارة عَنْ المَوَاعِدَةِ بِمَا يَسْتَهْجَن»؛ یعنی وعده دادن در خفا عبارت است از وعده دادن به آنچه که مستهجن است. (ابوحیان، ۱۴۲۲: ۲۳۷/۲).

گروه چهارم، آن را صفت منصوب برای مصدر محذوف می‌دانند و تقدیرش به صورت «مَوَاعِدَةُ سَرّاً» است. (ابوحیان، ۱۴۲۲: ۲۳۷/۲)

باتوجه به تفاسیر و بیان دیدگاه‌های مختلف، حکم فقهی این آیه نیز با در نظر گرفتن اعراب‌های مختلف واژه «سرّاً» نیز فرق می‌کند. در دیدگاه اول و در مقام حال گرفتن، استنباط حکم فقهی این‌گونه می‌شود که «از وعده دادن در حالی که وعده‌دهنده (یعنی مرد) در خفا و پنهانی قصد این کار را دارد، نهی شده است.» و در نتیجه وعده دادن به صورت پنهانی، حرام است.

در دیدگاه دوم و در مقام مفعول به بودن، همان‌طور که در بالا بدان اشاره شد، کلمه «سرّاً» را به معنای نکاح در نظر گرفتند؛ پس حکم فقهی برگرفته بنابر این دیدگاه، «نهی از وعده دادن به نکاح به صورت مطلق» است.

در دیدگاه سوم که «سرّاً» ظرف در نظر گرفته شد، مفسرین حکم فقهی این آیه را نهی از وعده دادن به مسائل زشت استخراج نموده‌اند. در پایان به نظر می‌رسد، از بین نظرات فوق، حال بودن ارجح باشد؛ زیرا تأکید بر نهی از وعده دادن به زنان در دوران عده در خفا، بهترین و کاملترین برداشت حکم فقهی از این آیه است.

۳-۲. آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.» (بقره/ ۱۸۰)

برای این آیه به سبب آشکار شدن حکم فقهی چند نمونه ترجمه ذکر می‌شود:

۱. ترجمه انصاریان: «بر شما مقرر و لازم شده، چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان، به طور شایسته و پسندیده، وصیت کند. این حقی است بر عهده پرهیزگاران.» (ارجاع)

۲. ترجمه فولادوند: «بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی برجای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.» (ارجاع)

۳. ترجمه آیتی: «هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و مالی برجای گذارد، مقرر شد که درباره پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند. و این شایسته پرهیزگاران است.» (ارجاع)

حکم فقهی این آیه مربوط به وصیت کردن است و فقها و مفسران در تفسیر و برداشت فقهی از آیه با هم اختلاف دارند و این اختلاف بر مبنای نقش نحوی «حقاً» در حالت مصدری است. و بر این اساس، برخی آن را وصیت واجب تلقی می کنند و گروهی دیگر بر عدم وجوب این حکم معتقدند. نحویان مصدر «حقاً» را از عناصر تأکید در جمله به شمار می آورند. در «لسان العرب»، ذیل این واژه، چنین آمده است: «يَحِقُّ وَيَحِقُّ حَقًّا وَ حُقُوقًا صَارَ حَقًّا وَ تَبَّتْ.» (ابن منظور، ۱۳۰۰: ماده حق) و سیبویه می گوید: «حقاً از مصدری است که تأکید برای ماقبل خود می باشد.» (سیبویه، ۱۴۲۷: ۳۷۸). البته میان نحویان در توجیه نحوی این واژه، اختلاف رأی هست و به حالت های متفاوتی تأویل و توجیه شده است. و این امر سبب شده

برداشت های گوناگونی از آیه صورت گیرد. برخی همچون «ابوالبقاء»، «حقاً» را صفتی برای مصدر محذوف می دانند که تقدیرش چنین باشد: «كَتَبَ كِتَابًا حَقًّا.» (العکبری، بی تا: ۱۴۲/۱) در حالی که ابوحیان در کتاب خود، این واژه را حال می داند برای مصدری معرفه که این مصدر می تواند برای فعل کتب باشد. (ابوحیان، ۱۴۲۲: ۲/۲۶). برخی دیگر همچون زمخشری و ابن عطیه اندلسی، آن را مصدر تأکید برای مضمون جمله می دانند که عامل آن در این آیه محذوف است به تقدیر «حق ذلک حقاً». (زمخشری، بی تا: ۲۵۰/۱ و ابن عطیه، ۱۴۱۳: ۱/۲۴۷) همچنین برخی این مصدر را تأکید «المتقین» می دانند و ابوحیان اندلسی وجه دیگری را مطرح می کند به اینکه مصدر تأکید فعل «کتب» باشد و معتقد است، در این صورت، می توان به وجوب وصیت حکم داد؛ زیرا معنای وجوب به تنهایی از «حقاً» برداشت نمی شود. و در غیر این صورت، می توان وجوب وصیت را در آیه مذکور منتفی دانست. البته برخی مفسران هم وجوبی بر حکم وصیت استنباط نمی کنند و ذکر چنین مصدری در آیه را فقط دلالت بر راهنمایی و توصیه می دانند. (الخصاص، ۱۴۰۵: ۱/۲۰۲).

۳-۳ آیه شریفه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لَتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا.» (نساء/۱۹)

ترجمه فولادوند: «ای کسانی که ایمان آورده اید، برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه به ارث برید؛ و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید، (از چنگشان به در) برید؛ مگر آنکه مرتکب زشت کاری آشکاری شوند. و

با آنها به شایستگی رفتار کنید؛ و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد...» (ارجاع)

در تفسیر این آیه آمده است: «آنچه از اخبار از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام که در مجمع و برهان و غیر آنها نقل کرده‌اند، این است که در زمان جاهلیت، قبل از اسلام، مرسوم بوده که اگر کسی از دنیا می‌رفت و عیالی داشت، وارث آن میت یا حمیم و صدیق او می‌آمدند و یک پارچه بر سر زوجه او می‌انداختند و او را بدون مهر به همان مهر سابق به ارث می‌گرفتند که خود زوجه را جزو ترکه میت می‌دانستند و جزو میراث می‌پنداشتند؛ چه آن زن راضی باشد یا تزویج و چه کراهت داشته باشد. خداوند اهل ایمان را از این عمل زشت نهی فرموده و زن را جزو میراث قرار نداده، بلکه بعد از انقضای عده وفات، اگر مانع شرعی نباشد، در ازدواج به رضایت طرفین، تزویج جدید کنند به مهر جدید و این است مفاد آیه «یا ایها الذین آمنوا لا یحلُّ لکم ان ترثوا النساء کرهاً.» (طیب، ۱۴۰۴: ۴۱)

در این آیه بحث بر روی کلمه «النساء» است که نحویان در خصوص این کلمه، دیدگاه‌های مختلفی دارند: اول، منصوب بودن بر مبنای مفعول به برای فعل «ترثوا». (ابوحیان، ۱۴۲۲: ۲۱۲/۳) که در این صورت، همانطور که در تفسیر بالا بدان اشاره شد، معنای آیه این‌گونه می‌شود که زنان را به ارث نبرید.

دیدگاه دوم، این است که «النساء» منصوب است و از آنجاکه فعل «ترثوا» دو مفعولی است در اینجا مشخص نیست که این واژه مفعول اول است یا دوم.

در دیدگاه سوم، باز هم این کلمه منصوب است بر مبنای مفعول به بودن، بنا بر تقدیر گرفتن مضافش، یعنی «أموال النساء». (العکبری، بی‌تا: ۳۴۰/۱). در این صورت، یعنی اموال زنان را به ارث نبرید. در توضیح این قسمت از آیه، اشاره به این نکته ضروری است که برخلاف سنت جاهلیت که گاهی زن نیز به ارث برده می‌شد، ممکن است آیه اشاره به این باشد که تنها اموال قابل ارث است و همسر متوفی ارث کسی نیست. اما حکم فقهی این آیه با در نظر گرفتن هر کدام از دیدگاه‌های بالا، فرق می‌کند: «در دیدگاه اول و دوم، حکم فقهی یکی است؛ چون در هر دو حالت «النساء» را مفعول گرفته‌اند و از لحاظ نحوی فقط اختلاف بر دو مفعولی بودن فعل «ترثوا» است. رأی و نظر جمهور فقها در اینجا «نهی مردان از به ارث بردن زنان پدرانشان است». (ابن الجوزی، ۱۴۰۴: ۳۹/۲). در دیدگاه سوم، حکم فقهی «نهی از به ارث بردن اموال زنان پدرانشان» است. نتیجه حاصل از این آیه، صحیح بودن نظر اول است؛ چراکه در این دیدگاه مفعول به موجود است و دیگر به تقدیر گرفتن محذوفی در جمله نیاز نیست.

۳-۴ آیه شریفه «وَدَّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَوْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُونَ قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمَّ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا.» (نساء/ ۹۰-۸۹)

ترجمه: «همان‌گونه که خودشان کافر شده‌اند، آرزو دارند که شما نیز کافر شوید تا با هم برابر باشید. پس زنها را! از میان ایشان برای خود، دوستانی اختیار مکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند. پس اگر روی برتافتند، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان برای خود یار و یآوری مگیرید؛ مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند یا نزد شما بیایند؛ در حالی که سینل آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود به تنگ آمده باشد. و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما چیره می‌کرد و حتماً با شما می‌جنگیدند. پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، دیگر خدا برای شما راهی برای تجاوز بر آنان قرار نداده است.»

خداوند در این آیه پس از آنکه به قتل این مشرکان فرمان می‌دهد، در دو حالت ایشان را استثنا می‌کند:

۱. إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ.

۲. أَوْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ.

سؤال مطرح شده در این آیه این است که استثنا در این دو آیه به کدام مستثنی‌منه باز می‌گردد؟

اکثر علمای نحو و مفسرین، همچون «نحاس» و «انباری» بر این عقیده‌اند که مرجع استثنا در این آیه «اقتلوهم» است و برخی دیگر از این مفسرین، از جمله زمخشری و آلوسی، مرجع استثنا را «فخذوهم و اقتلوهم» می‌دانند. بنابراین وجه، «الذین» از دو ضمیر «هم» در این قسمت آیه، استثنا شده است.

نکته قابل توجه این است که این دو گروه، استثنا از «لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» را جایز نمی‌دانند، زیرا از لحاظ ایشان لازمه استثنا عبارت فوق، برگزیدن ولی و یاور از میان کافران خواهد بود که در این حالت حکم فقهی اخذ شده، حرام می‌باشد.

شایان ذکر است که قرافی در «الإستغناء فی الإستثناء» به نقل از مفسرین، قائل به مرجعیت «لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» می‌باشد. وی در این باره، این‌گونه احتجاج می‌کند که این آیه پیش از استحکام اسلام بوده است؛ در زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با برخی از قبایل عرب پیمان آستی برقرار کرده بود. سپس خداوند با نزول این آیه اذعان می‌کند: «مشرکینی که به این کفار منتسب می‌شوند و هیچ عهدی میان شما و ایشان نیست، به منزله یار و یاور شما بوده و در زمره هم‌پیمانان شما هستند.» (مقدم متقی، ۱۳۷۸: ۹۸-۹۶).

اسلوب استثناء، به‌سبب لطایف و دقایق و اسرار مترتب بر هریک از ارکان آن، در قرآن کریم جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است، به‌طوری‌که تبیین برخی از این آیات، بدون آگاهی از این قاعده نحوی ممکن نیست. استنباط احکام فقهی، اصول اعتقادی، تفسیر و... از بسیاری آیات در گرو شناخت دقیق این اسلوب است. (مقدم متقی، ۱۳۸۰: ۸۴).

۳-۵ آیه شریفه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (بقره/ ۱۸۸)

ترجمه: «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه) قسمتی از آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، درحالی که خودتان هم خوب می دانید.» (ارجاع)

در این آیه، بحث درباره بخشی از آیه، یعنی «وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» است. برخی از نحویان، همچون قرطبی، واو را حرف عطف گرفته اند و بر این باورند که «تُدْلُوا» مجزوم است؛ به سبب عطف به فعل «لَا تَأْكُلُوا»؛ و معنای آیه نهی از هر دو کار به صورت جداگانه است. (قرطبی، بی تا: ۱۱۵) گروهی دیگر معتقدند که واو معیت است و «تُدْلُوا» منصوب به «أَنْ» مقدره بعد از مَع؛ بنابراین تقدیر آیه اینگونه می شود: «مَعَ أَنْ تَدْلُوا...».

در دیدگاه اول، اگر واو حرف عطف باشد، پس چون «لَا تَأْكُلُوا» فعل نهی و مجزوم است، فعل «تُدْلُوا» به سبب معطوف بودن، مجزوم می شود. در این صورت از هر دو کار به صورت جداگانه نهی شده است و در اینجا می توان گفت که جمله اول، شامل نهی از هر مالی است که به باطل خورده می شود و جمله دوم، گویی از باب تأکید آمده است و هدف، تأکید بر زشتی رشوه دادن و رشوه گرفتن است؛ چنانکه ابوحیان اعتقاد به این مسأله دارد و گفته است: «در اینجا از دو مطلب نهی شده است؛ اول گرفتن مال به ناحق و دوم استفاده از آن برای رشوه.» (ابوحیان، ۱۴۲۲: ۶۳)

در دیدگاه دوم، یعنی اعتقاد به منصوب بودن «لَا تَدْلُوا»، حکم فقهی دچار مشکل می شود؛ چون در این صورت کلّ این آیه، یک حکم کلی پیدا می کند و آن نهی از رشوه دادن به صورت کلی است. در این صورت، گویا از بخش اول آیه، یعنی خوردن مال حرام، به تنهایی، نهی نشده است و فقط از خوردن مال حرامی که همراه با رشوه دادن باشد، نهی شده است؛ هم چنان که انباری بر این باور است و گفته است: «این دو امر را کنار هم و با هم جمع نکنید که اموال باطل را به ناحق تصرف نمایید و آن را به عنوان رشوه به قضات بدهید.» (انباری، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

باتوجه به توضیحات فوق، عطف گرفتن واو و مجزوم گرفتن فعل، ارجح است؛ چون در این صورت، هم از تصاحب مال مردم به ناحق نهی شده و هم از مصرف کردن آن مال برای باطل. بنابراین دیدگاه دوم به لحاظ فقهی اشتباه است و در تأیید این موضوع، اشاره به کلام ابوحیان ضروری است که گفته است: «اخذ مال به ناحق حرام است و برای تحریم این موضوع، نیازی نیست که با چیز دیگری از محرمات بیاید.» (ابوحیان، ۱۴۶۲: ۶۳)

۳-۶ آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...» (مانده/ ۶)

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به عزم نماز برخیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشوید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید...» (ارجاع)

در این آیه در بررسی نحویِ اعرابِ «أرجلکم»، میان نحویان و فقها اختلاف نظر است و اختلاف در اینجاست که پاها باید مسح شود یا شسته شود؟ برخی از نحویان، چون «ابوحیان» و «زجاج»، «أرجلکم» را مجرور دانسته‌اند بر مبنای عطف به «رؤوس» به حکم جوار. (ابوحیان، ۱۴۲۲: ۴۳۶) بنابراین چون حکم بر سر مسح کردن است، حکم پاها هم مسح کردن می‌شود. گروه دیگر، همچون «کسایی» و «ابن عامر» اعتقاد به منصوب بودن این واژه دارند و در توجیه آن گفته‌اند: «أرجلکم» عطف به «وجوهکم و ایدیکم» شده است که در این حالت شستن پاها واجب می‌شود نه مسح کردن آن‌ها. در این حالت عامل را فعل «اغسلوا» در نظر گرفته‌اند. در توضیح این دیدگاه، ذکر این نکته ضروری است که معتقدین به این نظر گفته‌اند اینکه برخی از نحویان «أرجلکم» را مجرور دانسته‌اند، فقط به خاطر مجاورت با «رؤوس» است و این دلیل نمی‌شود که این دو واژه در حکم، یکی باشند. آن‌ها برای اثبات این موضوع به کلام عرب اشاره نموده‌اند و گفته‌اند: «این سخن که می‌گویند "جحرُ صَبَّ خربٍ" در اینجا کلمه «خرب بنا» به مجاورت با «صَبَّ»، مجرور شده؛ وگرنه باید مرفوع می‌بود؛ بنا بر این که خبر است برای «جحر».) (قادری، ۱۳۹۳: ۳۵).

در نهایت حکمی که فقها و مفسران در اینجا بر مبنای تأویل نحوی، استنباط نموده‌اند، مسح پاها در وضو است نه شستن آن‌ها؛ بنابراین دیدگاه اول ارجح است؛ چراکه همه نحویان متفق القول هستند که تا امکان عطف به ترتیب وجود دارد، باید به نزدیکترین معطوف‌علیه عطف نمود و از عطف به بعید خودداری کرد. در این آیه هم نزدیکترین معطوف‌علیه «برؤوسکم» است.

#### نتیجه

از آنجاکه تفسیر آیات و احکامی که فقیهان از قرآن استنباط نموده‌اند، در نتیجه قواعد نحوی و توجیه‌های اعرابی آیات بوده است، شناخت نحو و سایر علوم ادبی مؤثر بر استنباطات فقهی و شرعی، امری لازم و ضروری است و هنگام تفسیر و تحلیل آیات قرآن، به ویژه «آیات الأحکام» که بعد عملی زندگی مسلمانان را دربر می‌گیرد، لازم است این آیات علاوه بر جنبه معنایی از جنبه‌های نحوی، لغوی، بلاغی و... مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند تا بتوان کاملترین و دقیق‌ترین حکم فقهی را از آن استنباط نمود. نتیجه نهایی حاصل از این جستار این است که از مهم‌ترین دلایل اختلاف در آراء مفسران و فقها، اختلاف عالمان نحوی بر مبنای نگرش‌های نحوی متعدد آنان بوده است.

#### منابع

##### الف) منابع عربی

القرآن الکریم.

ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد الجوزی (۱۴۰۴ق). «زاد المسیر فی علم التفسیر، الطبعة الثالثة». بیروت: المكتبة الإسلامی.

ابن حزم، علی بن احمد (۱۹۷۵م). «الفصل فی الملل و الأهواء و النحل». بیروت: دارالمعرفة.



ابن خلدون، عبدالرحمن (٢٠٠٥). «المقدمة». بيروت: دار الإحياء التراث العربى.

ابن عطيه، أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عطيه الأندلسى (١٤١٣ق). «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز»، تحقيق محمد عبدالسلام عبدالشافى، الطبعة الأولى. لبنان: دارالكتب العلميه.

ابن كثير، اسماعيل بن عمر (١٤٠١). «تفسير القرآن العظيم». بيروت: دارالفكر.

ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق). «لسان العرب». بيروت: دارصادر.

ابن هشام، جمال الدين ابن هشام الأنصارى (١٩٨٥م). «مغنى اللبيب عن كتب الأعراب». تحقيق محمد على د.مازن المبارك وحمدالله الطبعة السادسة. دمشق: دارالفكر.

ابوحيان، محمد بن يوسف الشهير بأبى حيان الأندلسى (١٤٢٢ق). «تفسير البحر المحيط»، تحقيق الشيخ العادل احمد عبد الموجود و الشيخ على محمد معوض، الطبعة الأولى. بيروت: دارالكتب العلميه.

احمد الحموز، عبدالفتاح (١٩٨٠). «التأويل النحوى فى القرآن الكريم». الرياض: مكتبة الرشك.

أزهري، أبو منصور محمد بن احمد (٣٧٠ق). «تهذيب اللغة». قم: دارالإحياء التراث العربى.

الألوسى، شهاب الدين محمود بن عبدالله الحسينى الألوسى (١٤١٥ق). «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى». تحقيق على عبد البارى عطيه، الطبعة الأولى. بيروت: دارالكتب العلميه.

امين، احمد (بى تا). «ضحى الإسلام». بيروت: دارالكتب العربى.

الأنبارى، أبو البركات الأنبارى (١٩٥٧). «لمع الأدله فى أصول النحو، تصحيح سعيد الأفغانى». سوريه.

بديع يعقوب، اميل (١٩٨٧). «فقه اللغة العربيه و خصائصها، الطبعة الثانيه». بيروت: دارالعلم للملايين.

تهرانى، آقابزرگ (١٤٠٣). «الذريعه». بيروت: دار الأضواء.

الجصاص، أحمد بن على الرازى الجصاص أبوبكر (١٤٠٥). «أحكام القرآن»، تحقيق محمد الصادق قمحاوى. بيروت: دار إحياء التراث العربى.

ذهبي، محمد حسين (١٤٢١ق). «التفسير و المفسرون». قاهره: مكتبه الوهبه.

الزبيدي، محمد بن محمد (١٤١٤ق). «تاج العروس». بيروت.

الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمى (د.ت). «الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل»، تحقيق عبدالرزاق المهدي. بيروت: دار إحياء التراث العربى.

سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۴۲۷ق). «الکتاب سیبویه»، تحقیق عبدالسلام هارون. بیروت: دارالجمیل.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر و جلال الدین سیوطی (۱۴۰۹ق). «الإقتراح فی أصول النحو و جدله»، تحقیق د. محمود فجال. دمشق: دارالقلم.

طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۰). «تفسیر المیزان»، ج ۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

الطبری، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الآملی و أبوجعفر الطبری (۱۴۰۵ه). «جامع البیان فی تأویل القرآن». بیروت: دارالفکر.

طیب، سید عبدالحسین (۱۴۰۴). «اطیب البیان». تهران: اسلام.

عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین السیوطی (۱۹۹۳). «الدر المنثور». بیروت: دارالفکر.

عبدالغفار، السید احمد (۱۴۲۳). «النص القرآنی بین التفسیر و التأویل». بیروت: دارالنهضة العربیه.

العکبری، أبوالبقاء عبدالله بن الحسین بن عبدالله (۱۲۴۸). «التبیین فی إعراب القرآن»، تحقیق علی محمد البجاوی. بیروت: عیسی البابی الحلبی و شرکاه.

القرطبی، أبو عبدالله محمد بن احمد الأنصاری القرطبی «(د.ت) الجامع لأحكام القرآن». القاهرة: دارالشعب.

المخزومی، مهدی (۱۹۵۵). «مدرسه الکوفه و منهجها فی دراسة اللغه و النحو». بغداد: دارالمعرفه.

مدیر شانه چی، کاظم (۱۴۰۰). «آیات الأحکام». تهران: انتشارات سمت.

النحاس، أبو جعفر احمد بن محمد بن إسماعیل النحاس (۱۴۰۹ه). «إعراب القرآن»، تحقیق د. زهیر غازی زاهد، الطبعة الثالثة. بیروت: عالم الكتب.

## ب) منابع فارسی

اصفهانى، راغب (۱۴۱۲). «مفردات الفاظ قرآن». بیروت: دارالتعليم.

سید حسینی، سعید (۱۳۹۷). «احکام ۳، روش استنباط احکام». تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.

سیدی، سید حسین (۱۳۸۷). «رویکرد زبان شناختی به نحو عربی». مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

قرائتی، محسن (۱۳۷۸). «تفسیر نور». قم: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن.

## پ) پایان نامه ها

قادری، مهدی (۱۳۹۳). «کاربرد نحو در استنباط احکام فقهی»، مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه کردستان.

مقدم متقی، امیر (۱۳۷۸). «اسلوب استثنای متصل و منقطع به «إلا» در قرآن»، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.

### ج) مقالات

مقدم متقی، امیر (۱۳۸۰). «نگاهی گذرا به اسلوب استثنای به «إلا»»، بینات، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۸۴-۹۵.